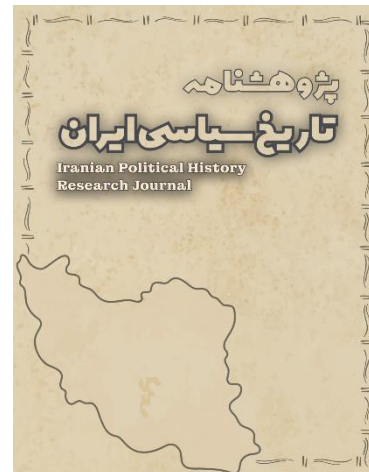


Religious Diplomacy in Safavid Iran and Its Influence on Foreign Policy

1. Hossein Kazemzadeh Tabrizi^{ID}*: Department of History, University of Tabriz, Tabriz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: hossein.kazemzadeh90@yahoo.com



Abstract:

This article explores the role of religious diplomacy in the foreign policy of the Safavid state and aims to demonstrate how the integration of Twelver Shi'ism with the political structure provided a coherent framework for Iran's international relations during the Safavid period. By institutionalizing Shi'ism as the state religion and leveraging religious institutions and prominent clerics, the Safavid rulers developed an ideologically driven foreign policy. Using a historical-analytical approach and drawing upon theories such as constructivism, soft power, and cultural diplomacy, the study reveals that religious diplomacy played a decisive role not only in the ideological confrontation with the Sunni Ottoman Caliphate but also in interactions with Shi'a states in India, Shi'a communities in Central Asia, and European powers such as Spain, Venice, and Portugal. The Safavids dispatched Shi'a clerics abroad, exported religious discourses, and sent diplomatic letters infused with religious rhetoric to foreign leaders, establishing a transnational form of soft diplomacy. This model was not only effective during the Safavid era but has also had lasting influence, observable in the foreign policy discourse of the Islamic Republic of Iran. The article argues that Safavid religious diplomacy formed a durable and impactful model in Iran's diplomatic history, offering a valuable perspective for analyzing the relationship between religion, identity, and foreign policy in the region's geopolitical context.

Keywords: Religious diplomacy, Safavid, Iranian foreign policy, Shi'ism, Ottoman Empire, soft power, cultural diplomacy.

How to Cite: Kazemzadeh Tabrizi, H. (2024). Religious Diplomacy in Safavid Iran and Its Influence on Foreign Policy. Iranian Political History Research Journal, 2(3), 45-59.

Received: 26 July 2024

Revised: 01 September 2024

Accepted: 10 September 2024

Published: 22 September 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

دیپلماسی مذهبی ایران در دوران صفویه و تأثیر آن بر سیاست خارجی



۱. حسین کاظم‌زاده تبریزی*^{ID}: گروه تاریخ، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: hossein.kazemzadeh90@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش دیپلماسی مذهبی در سیاست خارجی دولت صفویه می‌پردازد و تلاش دارد نشان دهد که چگونه پیوند میان مذهب تشیع دوازده‌امامی و ساختار قدرت سیاسی، چارچوبی منسجم برای تنظیم روابط خارجی ایران در دوره صفویه فراهم آورد. دولت صفوی با رسمی‌سازی تشیع به‌عنوان مذهب رسمی و بهره‌گیری از نهادهای دینی و علمای برجسته، موفق شد سیاست خارجی خود را بر پایه‌ای ایدئولوژیک استوار سازد. این پژوهش با رویکردی تاریخی-تحلیلی و اتکا به نظریه‌هایی چون سازه‌انگاری، قدرت نرم، و دیپلماسی فرهنگی، نشان می‌دهد که دیپلماسی مذهبی در این دوره نه تنها در تقابل با خلافت سنی عثمانی، بلکه در تعامل با دولت‌های شیعی هند، جوامع شیعه آسیای میانه، و حتی در مناسبات با قدرت‌های اروپایی نظیر اسپانیا، و نیز و پرتغال نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده است. صفویان با اعزام علمای شیعه به سرزمین‌های دیگر، صدور مفاهیم مذهبی، و ارسال نامه‌هایی با محتوای دینی به رهبران خارجی، نوعی از دیپلماسی نرم‌افزاری و فراملی را بنیان نهادند که نه تنها در دوران خود مؤثر بود بلکه تأثیرات آن تا سده‌های بعد و حتی در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قابل مشاهده است. در این مقاله تأکید شده که دیپلماسی مذهبی صفویه، الگویی ماندگار و مؤثر در تاریخ سیاست خارجی ایران بوده و مطالعه آن می‌تواند چشم‌اندازی نوین برای تحلیل رابطه میان دین، هویت و دیپلماسی در فضای ژئوپلیتیکی منطقه فراهم آورد.

کلیدواژگان: دیپلماسی مذهبی، صفویه، سیاست خارجی ایران، تشیع، عثمانی، قدرت نرم، دیپلماسی فرهنگی

نحوه استناددهی: کاظم‌زاده تبریزی، حسین. (۱۴۰۳). دیپلماسی مذهبی ایران در دوران صفویه و تأثیر آن بر سیاست خارجی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۳)، ۴۵-۵۹.

تاریخ دریافت: ۴ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۰ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۹ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۱ مهر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

دوره صفویه یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ادوار تاریخ سیاسی ایران به شمار می‌آید که تحولات بنیادینی را در ساختار قدرت، هویت ملی، و سیاست خارجی این سرزمین رقم زد. با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول در سال ۱۵۰۱ میلادی و بنیان‌گذاری حکومت صفویه، تشیع دوازده‌امامی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد و برای نخستین‌بار در تاریخ ایران، دین و سیاست به شیوه‌ای کاملاً ساختاری و نهادینه در هم تنیده شدند. این اتفاق نه تنها ساختار اجتماعی و مذهبی ایران را دگرگون کرد، بلکه تأثیرات چشم‌گیری بر نحوه مواجهه با دنیای خارج، به‌ویژه امپراتوری عثمانی و قدرت‌های اروپایی داشت (Matthee, ۲۰۱۱). صفویان با ایجاد نهادهای مذهبی قدرتمند، تربیت علمای شیعی، و سازماندهی یک گفتمان رسمی مذهبی، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی از دیپلماسی مذهبی شدند که نه فقط در سیاست داخلی، بلکه در مناسبات خارجی نیز نقش مهمی ایفا کرد. در این میان، روابط پیچیده صفویان با عثمانیان که بزرگ‌ترین رقیب اهل سنت آنان بودند، و نیز تعاملات با امپراتوری مغول در هند و کشورهای اروپایی، همگی تابعی از این سیاست مذهبی بوده‌اند (Newman, ۲۰۰۶).

درک درست دیپلماسی مذهبی نیازمند تبیین مفهومی از آن است. دیپلماسی مذهبی به‌طور کلی به استفاده از عناصر و نمادهای دینی به‌منظور تأثیرگذاری بر روابط خارجی دولت‌ها اطلاق می‌شود. این نوع دیپلماسی نه تنها شامل استفاده ابزاری از مذهب برای مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی است، بلکه گاه به بازنمایی هویت، ترسیم خطوط دشمنی و دوستی، و حتی شکل‌دهی به اتحادهای سیاسی نیز منجر می‌شود (Johnston, ۲۰۰۳). در دوره صفویه، مذهب تشیع به عنوان سنگ‌بنای مشروعیت سیاسی حاکمان صفوی نه تنها در ساختارهای داخلی تثبیت شد، بلکه به عنصری کلیدی در تعریف و تعیین مناسبات خارجی بدل گردید. اعزام علمای شیعه به سرزمین‌های دیگر، ارسال نامه‌های مملو از مفاهیم مذهبی به پاپ یا پادشاهان مسیحی، و حتی توجیه جنگ با عثمانیان با استناد به مفاهیم فقهی و کلامی، همگی نمونه‌هایی از کاربرد دیپلماسی مذهبی در این دوره هستند (Arjomand, ۱۹۸۴). دیپلماسی صفویان صرفاً ناشی از ملاحظات ژئوپلیتیکی نبود، بلکه بخش عمده‌ای از آن از گفتمان مذهبی قدرت سرچشمه می‌گرفت و حامل پیام‌های ایدئولوژیک خاصی بود که در سیاست‌ورزی خارجی نیز امتداد می‌یافت.

یکی از مسائل محوری این پژوهش آن است که چگونه پیوند میان مذهب تشیع و ساختار قدرت سیاسی در عصر صفوی، سیاست خارجی ایران را به گونه‌ای خاص شکل داد. درواقع، این مقاله بر آن است تا نشان دهد که صفویان از تشیع دوازده‌امامی نه تنها برای تحکیم هویت ملی و انسجام داخلی بهره بردند، بلکه آن را به ابزاری مؤثر در روابط خارجی بدل کردند. آن‌ها با تکیه بر گفتمان مذهبی، دشمنانی چون عثمانیان را به‌عنوان «اهل بدعت» معرفی کرده و مشروعیت لازم برای رویارویی سیاسی و نظامی با آنان را فراهم ساختند. همچنین، تعامل با اروپایی‌ها را نیز از دریچه‌ای مذهبی و گاه حتی ایدئولوژیک نگریستند؛ به‌طوری‌که برخی از مکاتبات شاهان صفوی با پادشاهان اروپایی دربردارنده پیشنهاد اتحاد علیه دشمن مشترک عثمانی، بر مبنای اختلافات مذهبی است (Savory, ۲۰۰۷). این کارکرد دوگانه مذهب – به‌عنوان ابزار انسجام داخلی و مولفه‌ای برای ترسیم مناسبات خارجی – باعث شد تا سیاست خارجی صفویان رنگ‌وبویی کاملاً متمایز از دیگر دوره‌های تاریخی به خود بگیرد.

هدف اصلی این پژوهش واکاوی چگونگی تأثیر دیپلماسی مذهبی صفویان بر سیاست خارجی ایران است. در این راستا، تلاش خواهد شد تا با بهره‌گیری از منابع تاریخی معتبر و تحلیل نظری دقیق، سازوکارهای به‌کارگیری مفاهیم مذهبی در تنظیم مناسبات بین‌المللی دولت صفوی روشن شود. اهمیت این پژوهش از

آن‌جا ناشی می‌شود که بررسی دیپلماسی مذهبی، نه تنها در فهم مناسبات سیاسی عصر صفوی، بلکه در درک ریشه‌های تاریخی گفتمان سیاست خارجی ایران معاصر نیز نقشی کلیدی ایفا می‌کند. به‌ویژه در دوره‌هایی که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز پیوندهای آشکاری با مؤلفه‌های مذهبی دارد، مطالعه مورد صفوی می‌تواند چارچوبی مقایسه‌ای برای تحلیل‌های روز فراهم آورد (Mottahedeh, ۲۰۰۰). افزون بر این، پژوهش حاضر می‌کوشد خلأ موجود در ادبیات تاریخ‌نگاری ایران را که عمدتاً به وقایع‌نگاری سیاسی محدود شده و کمتر به تبیین مفاهیم تحلیلی چون دیپلماسی مذهبی پرداخته، تا حدی مرتفع سازد. این مقاله می‌خواهد نشان دهد که دیپلماسی در دوران صفوی تنها یک امر فنی و سیاسی نبود، بلکه بر بستری فرهنگی-مذهبی شکل گرفت و در آن، نهادهای دینی، علمای برجسته، و گفتمان شیعی نقش‌های تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند.

از این منظر، پژوهش حاضر واجد ارزش نظری و کاربردی است. از بُعد نظری، با تلفیق مفاهیم نظری حوزه دیپلماسی مذهبی و مطالعات تاریخی، الگویی تلفیقی برای تحلیل سیاست خارجی ایران در دوران صفویه ارائه می‌دهد. از منظر کاربردی نیز می‌تواند برای تحلیل‌گران روابط بین‌الملل، تاریخ‌نگاران اندیشه سیاسی، و نیز پژوهشگران مطالعات اسلامی آموزنده باشد. همچنین بررسی این موضوع می‌تواند در تحلیل روابط پرتنش ایران با همسایگان سنی‌مذهب، نظیر عربستان سعودی یا ترکیه امروزی، نیز ریشه‌های تاریخی و فرهنگی پنهانی را آشکار کند که در بسیاری از موارد از چشم تحلیل‌های صرفاً سیاسی پنهان مانده‌اند (Keddie, ۲۰۰۶). بنابراین، مطالعه دیپلماسی مذهبی صفویان صرفاً یک تمرین تاریخی نیست، بلکه تلاشی برای فهم پویایی‌های بنیادین سیاست خارجی ایران در سطحی تمدنی-ایدئولوژیک است.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی پژوهش حاضر مبتنی بر رویکردی کیفی و تاریخی-تحلیلی است که با تمرکز بر منابع دست اول و دوم، تلاش دارد تا چگونگی تأثیر دیپلماسی مذهبی بر سیاست خارجی ایران در دوران صفویه را آشکار سازد. انتخاب این روش به دلیل ماهیت تاریخی مسئله و پیچیدگی‌های مفهومی آن صورت گرفته است؛ چرا که بررسی روابط دیپلماسی در یک دولت شیعی‌مذهب با محیط پیرامونی سنی‌مذهب و همچنین قدرت‌های اروپایی، مستلزم تحلیل عمیق زمینه‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی آن دوره است. پژوهشگر در این مطالعه با رویکرد تفسیری و hermeneutic تلاش کرده تا از لابه‌لای متون تاریخی، اسناد باقی‌مانده، مکاتبات، و گزارش‌های سفرنامه‌ای، شواهدی از کارکرد دیپلماسی مذهبی را استخراج و تحلیل کند. این روش اجازه می‌دهد که داده‌ها نه صرفاً به صورت توصیفی، بلکه در چارچوبی مفهومی و تحلیلی، با توجه به بافت زمانی و گفتمانی دوره صفوی، مورد تفسیر قرار گیرند.

گردآوری داده‌ها در این پژوهش از طریق تحلیل منابع تاریخی صورت گرفته است. منابع دست اول شامل مکاتبات رسمی میان دولت صفوی و سایر قدرت‌ها، گزارش‌های سفرای اروپایی در دربار صفوی، متون فقهی و کلامی مورد استفاده در دربار، و همچنین کتب تاریخی نگاشته‌شده توسط مورخان نزدیک به حکومت صفویه هستند. در این میان، منابعی نظیر «عالم‌آرای عباسی» نوشته اسکندر بیگ ترکمان، گزارش‌های سفرای پرتغالی، اسپانیایی و ونیزی، و نیز نامه‌های باقی‌مانده از شاه عباس اول به حاکمان اروپایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. این منابع تصویری دست‌اول از رویکردهای سیاسی و مذهبی دولت صفوی به دست می‌دهند که برای تبیین کارکرد دیپلماسی مذهبی بسیار حیاتی‌اند. همچنین، متون فقهی و کلامی علمای درباری مانند علامه مجلسی یا شیخ بهایی، بازتاب‌دهنده‌ی تلاش

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

برای مشروعیت‌بخشی به روابط خارجی در چارچوب شرع هستند. منابع دست دوم نیز شامل پژوهش‌های معاصر در حوزه تاریخ صفویه، دیپلماسی مذهبی، و نظریه‌های روابط بین‌الملل هستند که به پژوهشگر کمک می‌کنند تا داده‌های تاریخی را با چارچوب‌های مفهومی روز تحلیل کند.

تحلیل داده‌ها در این پژوهش بر پایه‌ی روش تحلیل گفتمان تاریخی انجام شده است که در آن، گفتمان مذهبی حاکم بر سیاست صفوی در بستر کنش‌های دیپلماتیک مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، رویکرد تحلیلی این پژوهش به جای تمرکز صرف بر وقایع دیپلماتیک، به رمزگشایی از معانی نهفته در زبان، نمادها، و نهادهای مذهبی و سیاسی می‌پردازد که دیپلماسی صفوی را شکل داده‌اند. گفتمان تشیع اثنا عشری به مثابه یک هویت سیاسی جدید، در این تحلیل به عنوان بستر اصلی کنش دیپلماتیک در نظر گرفته شده است و تلاش شده تا نشان داده شود که چگونه دولت صفوی از این گفتمان برای تقویت مشروعیت داخلی و مقابله با تهدیدات خارجی استفاده کرده است. در این چارچوب، تحلیل نامه‌ها، عهدنامه‌ها، و استراتژی‌های دیپلماتیک بر اساس مضامین مذهبی و مفاهیم مشروعیت‌ساز مانند امامت، ولایت، و دشمن‌سازی با «اهل بدعت» صورت گرفته است. همچنین، بررسی ارتباط نهادهای مذهبی با دستگاه دیپلماسی، و نقش علمای شیعه در کنش‌های فرامرزی، بخشی از فرایند تحلیلی این مطالعه بوده است.

در نهایت، پژوهش حاضر بر مبنای منطق قیاسی-تفسیری، تلاش کرده تا یافته‌های استخراج‌شده از اسناد تاریخی را با مفاهیم نظری موجود درباره دیپلماسی مذهبی تطبیق دهد. بدین ترتیب، هدف نه صرفاً بازسازی گذشته تاریخی، بلکه تحلیل نحوه شکل‌گیری و کارکرد نوعی از دیپلماسی است که بر اساس قدرت نرم مذهبی تعریف می‌شود. این رویکرد اجازه می‌دهد تا علاوه بر بررسی تجربه خاص ایران صفوی، زمینه‌ای برای مقایسه تطبیقی با سایر اشکال دیپلماسی مذهبی در جهان اسلام یا حتی دولت‌های مدرن فراهم شود.

چارچوب نظری

در تحلیل دیپلماسی مذهبی صفویه، چارچوب نظری نقش اساسی در درک پیوندهای مفهومی میان مذهب، هویت، و سیاست خارجی ایفا می‌کند. در این راستا، استفاده از نظریه‌های معاصر روابط بین‌الملل به‌ویژه سازه‌انگاری، نظریه قدرت نرم، و دیپلماسی فرهنگی، امکان تفسیر پدیده‌های تاریخی در سطحی مفهومی و تحلیلی را فراهم می‌سازد. برخلاف رویکردهای واقع‌گرایانه که سیاست خارجی را محصول منافع مادی و امنیتی دولت‌ها می‌دانند، رویکرد سازه‌انگار بر این باور است که هویت‌ها، باورها و گفتمان‌ها در شکل‌دهی به منافع و رفتارهای سیاست خارجی نقشی محوری دارند (Wendt, ۱۹۹۹). در این چارچوب، مذهب نه صرفاً به مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌ها، بلکه به عنوان بخشی از هویت جمعی حاکمان و مردم در نظر گرفته می‌شود که در تعیین کنش دیپلماتیک اثرگذار است. در دوران صفویه، مذهب تشیع نه فقط یک اعتقاد فردی یا ساختار نهادی بود، بلکه چارچوبی برای تعریف «خود» و «دیگری» و تعیین مرزهای هویتی ملت ایرانی به شمار می‌رفت. از این منظر، مواجهه با عثمانیان نه تنها یک رقابت ژئوپلیتیکی، بلکه نزاعی هویتی میان دو خوانش متضاد از اسلام بود.

نظریه قدرت نرم نیز به عنوان یکی دیگر از ابزارهای تحلیلی در فهم دیپلماسی مذهبی صفویه قابل استفاده است. جوزف نای (Nye, ۲۰۰۴) قدرت نرم را توانایی تأثیرگذاری بر دیگران از طریق جاذبه‌های فرهنگی، ارزش‌ها و مشروعیت‌سازی معرفی می‌کند؛ بر خلاف قدرت سخت که مبتنی بر زور نظامی یا فشار اقتصادی است. از این منظر، دیپلماسی مذهبی صفویه نوعی از قدرت نرم تلقی می‌شود که از طریق صدور گفتمان تشیع، اعزام علمای دینی، و برقراری ارتباطات

ایدئولوژیک با جوامع هم‌مذهب، سعی در گسترش حوزه نفوذ معنوی ایران داشته است. این نفوذ نه از طریق اشغال نظامی بلکه از طریق مشروعیت‌سازی مذهبی، ایجاد اتحادهای معنوی و تولید هویت‌های مشترک صورت گرفته است. نمونه‌هایی از این نفوذ را می‌توان در روابط دولت صفوی با شیعیان هند، بحرین، و قفقاز مشاهده کرد، که در آن دین به‌عنوان عامل پیوند و نه صرفاً ابزاری در خدمت دولت به کار گرفته می‌شد (Esposito, ۱۹۹۸). دولت صفوی با استفاده از علمای شیعی به‌مثابه کارگزاران فرهنگی، تلاش می‌کرد تا مرزهای مذهبی و هویتی خود را به فراتر از مرزهای سرزمینی بسط دهد و نوعی مشروعیت دینی فراملی خلق کند.

دیپلماسی فرهنگی نیز به‌عنوان شاخه‌ای از دیپلماسی عمومی، مکمل نظریه‌های فوق محسوب می‌شود. در این رویکرد، تعاملات میان‌فرهنگی و بین‌تمدنی به‌عنوان ابزارهای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و نخبگان دیگر کشورها در نظر گرفته می‌شود (Cull, ۲۰۰۸). در دوره صفویه، اعزام سفرا و علمای مذهبی به سرزمین‌های دیگر، ارتباطات با صوفیان خارج از مرزها، و حتی ارسال نامه به پاپ و شاهان مسیحی در راستای ایجاد جبهه واحد علیه عثمانی، همگی نشانه‌هایی از کاربرد دیپلماسی فرهنگی و مذهبی به‌شکل تلفیقی هستند. صوفیان با بهره‌گیری از نمادها، مناسک، و گفتمان مذهبی توانستند یک الگوی فرهنگی خاص از اسلام شیعی را نه تنها در درون ایران، بلکه در میان شیعیان مناطق دیگر نیز نهادینه سازند. این فرایند نه تنها تقویت همبستگی مذهبی را در پی داشت، بلکه موجب شکل‌گیری نوعی مشروعیت دینی-سیاسی برای سلطنت صفوی در خارج از مرزها شد (Hunter, ۲۰۱۰).

در کنار نظریه‌های معاصر، نسبت میان مذهب و سیاست خارجی در نظریات کلاسیک نیز مورد توجه بوده است. اندیشمندانی چون ماکیاولی و هابز، هرچند مذهب را غالباً به‌مثابه ابزاری در خدمت قدرت سیاسی می‌دیدند، اما به نقش آن در نظم‌بخشی به جامعه و تأثیرگذاری بر روابط قدرت اذعان داشتند. در نظریات اسلامی کلاسیک نیز مفاهیمی چون دارالاسلام و دارالکفر، یا جهاد و امامت، دارای بار سیاسی و خارجی بودند که ساختارهای بین‌المللی جهان اسلام را تعریف می‌کردند (Lewis, ۲۰۰۲). از این‌رو، در چارچوب اندیشه سیاسی شیعی نیز مفاهیمی چون غیبت امام، ولایت فقیه، و نیابت خاصه یا عامه، بنیان‌های مشروعیت سیاسی را تعریف می‌کردند و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر نحوه مواجهه با دنیای خارج اثرگذار بودند. صوفیان با بازتفسیر این مفاهیم، نوعی نظام دینی-سیاسی جدید بنیان نهادند که در آن نه تنها درون جامعه سامان می‌یافت، بلکه جهت‌گیری‌های خارجی نیز تعیین می‌شد.

دیپلماسی مذهبی در تاریخ روابط بین‌الملل جایگاهی حاشیه‌ای اما تأثیرگذار داشته است. اگرچه بیشتر نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل متمرکز بر دولت‌محوری، موازنه قدرت، و امنیت بودند، اما در سال‌های اخیر با رشد رویکردهای فرهنگی، هویتی و انتقادی، نقش دین و مذهب در روابط بین‌الملل مورد توجه فزاینده‌ای قرار گرفته است (Fox & Sandler, ۲۰۰۴). مطالعات مربوط به دیپلماسی مذهبی امروز بر نقش ادیان جهانی، سازمان‌های مذهبی فراملی، و رهبران دینی در تسهیل یا تشدید منازعات بین‌المللی تأکید دارند. از این‌رو، تحلیل تجربه صفویه به‌عنوان یکی از نخستین دولت‌های مبتنی بر تشیع اثناعشری، می‌تواند مدخلی تاریخی برای فهم بهتر تعامل مذهب و دیپلماسی در عصر جدید باشد. همان‌گونه که وات در تحلیل تاریخی خود از دولت‌های اسلامی اشاره می‌کند، دیپلماسی مذهبی نه تنها در شکل‌گیری اتحادها، بلکه در مدیریت جنگ‌ها، عقد قراردادهای صلح، و تنظیم روابط فرهنگی نیز نقش‌آفرین بوده است (Watt, ۱۹۶۸). از این منظر، تجربه صوفیان را می‌توان یکی از نمونه‌های برجسته در تاریخ جهان اسلام دانست که در آن دین و سیاست خارجی در هم تنیده شدند و الگویی تلفیقی از هویت‌سازی، مشروعیت‌بخشی و دیپلماسی را پدید آوردند.

بنابراین، چارچوب نظری این پژوهش با اتکا به نظریه‌های سازه‌انگاری، قدرت نرم، و دیپلماسی فرهنگی، و با توجه به ریشه‌های نظری کلاسیک در اندیشه سیاسی اسلامی و غربی، زمینه را برای تحلیل پدیده دیپلماسی مذهبی در عصر صفوی فراهم می‌آورد. این چارچوب نه تنها ما را در تبیین رویکردهای دیپلماتیک صفویه یاری می‌کند، بلکه می‌تواند برای تحلیل گفتمان‌های معاصر در سیاست خارجی ایران نیز ابزار مفیدی باشد. زیرا بسیاری از الگوهای رفتاری امروز ایران در حوزه بین‌الملل، ریشه در سنت‌های تاریخی‌ای دارند که در دوران صفویه به شکلی نهادی و گفتمانی صورت‌بندی شده‌اند.

زمینه تاریخی دوران صفویه

ظهور دولت صفوی در اوایل قرن شانزدهم میلادی، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و مذهبی ایران محسوب می‌شود. با به قدرت رسیدن شاه اسماعیل اول در سال ۱۵۰۱ میلادی و اعلام رسمی تشیع دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی کشور، نه تنها وحدت سیاسی ایران پس از قرن‌ها آشفتگی بازسازی شد، بلکه هویت مذهبی تازه‌ای نیز بر ساختار اجتماعی-سیاسی کشور حاکم گردید. شاه اسماعیل نه تنها خود را فرمانروایی سیاسی می‌دانست، بلکه به‌عنوان جانشین امام و دارای کرامات الهی نیز معرفی می‌شد، امری که در منابع تاریخی آن دوره بازتاب گسترده‌ای دارد (Savory, ۲۰۰۷). این نگاه به رهبری سیاسی، برآمده از سنت‌های عرفانی، صوفیانه و شیعی، به صفویان امکان داد تا مذهب را نه صرفاً به‌عنوان یک عنصر فرهنگی، بلکه به‌مثابه ابزار اصلی تثبیت قدرت سیاسی و بازسازی وحدت ملی به‌کار گیرند. مشروعیت سیاسی صفویان به‌شدت وابسته به گفتمان مذهبی تشیع بود، و به همین دلیل، از همان ابتدای حکومت، نهادینه‌سازی تشیع به شکل گسترده و سازمان‌یافته‌ای آغاز شد.

نهادینه‌سازی تشیع در دوران صفویه با اقداماتی گسترده و عمیق همراه بود. صفویان نه تنها به حذف نهادهای مذهبی سنی‌مذهب پرداختند، بلکه با دعوت از علمای شیعه از سرزمین‌هایی چون جبل عامل (لبنان امروزی)، بحرین، عراق و حجاز، به نهادسازی فقهی و کلامی اقدام کردند. حضور علمای بزرگی چون شیخ علی کرکی، محقق کرکی، و علامه مجلسی در دستگاه حکومتی صفوی، نماد این پیوند نهادی میان قدرت دینی و سیاسی بود (Arjomand, ۱۹۸۴). علمای شیعه در این دوران نه تنها به‌عنوان مشاوران دینی شاه عمل می‌کردند، بلکه در نظام قضایی، آموزشی و حتی در دیپلماسی نیز نقش ایفا می‌کردند. با ایجاد حوزه‌های علمیه رسمی، تألیف متون فقهی مبتنی بر فقه امامیه، و تدوین آیین‌نامه‌های مذهبی حکومتی، تشیع به‌طور رسمی و ساختاری در بطن نظام قدرت جای گرفت. این فرایند نه تنها به تحکیم قدرت صفویان در برابر مخالفان داخلی انجامید، بلکه به بازتعریف هویت ایرانی در قالب یک دولت شیعی یاری رساند (Newman, ۲۰۰۶). چنین رویکردی به مذهب، صفویان را از دیگر حکومت‌های معاصر اسلامی متمایز ساخت و آنان را در مسیر ایجاد نوعی دیپلماسی مذهبی منحصر به فرد قرار داد.

در این میان، نقش علما و نهادهای مذهبی در تثبیت و استمرار قدرت صفوی بسیار قابل توجه بود. علمای شیعه با ارائه چارچوبی فقهی برای مشروعیت سلطنت، زمینه‌ای را فراهم کردند تا فرمانروایی شاهان صفوی نه تنها به‌عنوان قدرتی عرفی، بلکه به‌عنوان نماینده‌ای از سوی امام غایب تلقی شود. نظریه «نیابت عامه فقیه» که توسط محقق کرکی و دیگر علمای آن عصر مطرح شد، اساس مشروعیت بخشی به سلطنت صفوی بود، چرا که شاه به‌عنوان نایب فقیه و فقیه نیز به‌عنوان نایب امام در عصر غیبت شناخته می‌شد (Mottahedeh, ۲۰۰۰). این پیوند نهادی و اعتقادی، دین و دولت را به‌شکلی بی‌سابقه به هم آمیخت و دستگاه

دیوان‌سالاری صفوی را تحت تأثیر ساختارهای مذهبی قرار داد. علمای شیعه در مقام قضات، مفتیان، ناظران امور وقفی، و سفیران فرهنگی، در عمل یکی از ارکان مهم حکومت بودند و تأثیر مستقیمی بر نحوه تعامل حکومت با جوامع دیگر، به‌ویژه شیعیان سایر مناطق، داشتند.

زمینه‌های بین‌المللی و تهدیدات خارجی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری و تقویت دیپلماسی مذهبی صفویه داشتند. مهم‌ترین تهدید خارجی صفویان، امپراتوری عثمانی بود که با داشتن مذهب سنی حنفی و ادعای خلافت اسلامی، خود را نماینده مشروع جهان اسلام می‌دانست. اختلاف عمیق مذهبی میان صفویان شیعه و عثمانیان سنی، زمینه‌ساز نزاعی چند قرنه میان دو قدرت اسلامی شد که نه تنها از جنس رقابت ارضی و ژئوپلیتیکی، بلکه به‌شدت ایدئولوژیک بود. صفویان با تأکید بر تشیع اثناعشری و نفی مشروعیت خلافت عثمانی، در عمل به بازتعریف جایگاه خود در جهان اسلام پرداختند و همین امر سبب شد که مذهب به یکی از ارکان تقابل سیاسی با عثمانیان تبدیل شود (Matthee, ۲۰۱۱). این تقابل، صفویان را ناگزیر ساخت که برای مشروعیت‌بخشی به جنگ‌ها، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای، و تعامل با قدرت‌های دیگر، از گفتمان مذهبی استفاده کنند.

از سوی دیگر، تهدید از سوی ازبکان در شمال شرقی ایران نیز مزید بر علت بود. ازبکان که اهل سنت بودند و از دشمنان سرسخت صفویان به شمار می‌رفتند، بارها به مناطق خراسان حمله‌ور شدند. این تهدید نیز صفویان را به سوی گسترش دستگاه تبلیغی مذهبی و نهادهای مشروعیت‌ساز سوق داد. به‌ویژه در مناطق مرزی، حضور علمای شیعه و ایجاد مدارس دینی به عنوان سنگری فرهنگی و مذهبی در برابر نفوذ سنی‌مذهبان به کار گرفته شد (Floor, ۲۰۰۱). این اقدامات نه تنها به دفاع از مرزها کمک می‌کرد، بلکه در بسط هویت شیعی و گسترش نفوذ معنوی دولت صفوی نیز مؤثر بود. تعامل با قدرت‌های اروپایی نیز وجه دیگری از زمینه‌های بین‌المللی دوران صفوی بود که به شکلی خاص با مذهب پیوند می‌خورد. روابط صفویان با پرتغالی‌ها، ونیزی‌ها، و بعدها با انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها، عمدتاً با هدف ایجاد اتحاد علیه عثمانی صورت می‌گرفت، و در این روابط، گاه مذهب به ابزاری برای همگرایی تاکتیکی با مسیحیان تبدیل می‌شد. نامه‌های شاهان صفوی به پاپ یا پادشاهان اروپایی که در آن‌ها از اصطلاحات مذهبی استفاده شده و عثمانیان به‌عنوان «بدعت‌گذاران» معرفی شده‌اند، نشانگر نوعی دیپلماسی مذهبی فرامرزی است که از دل همین تهدیدات برآمده بود (Savory, ۲۰۰۷).

بنابراین، زمینه تاریخی دوران صفویه بر محور سه مؤلفه کلیدی نهادینه‌سازی تشیع، نقش علما و نهادهای مذهبی در ساخت قدرت، و مواجهه با تهدیدات خارجی تعریف می‌شود. این سه عامل، به شکلی درهم‌تنیده، ساختار سیاسی-مذهبی منحصربه‌فردی را پدید آوردند که در آن، سیاست خارجی نه صرفاً از منافع مادی بلکه از گفتمانی مذهبی-ایدئولوژیک تغذیه می‌شد. فهم درست این زمینه تاریخی، پیش‌نیاز تحلیل کارکرد دیپلماسی مذهبی در سیاست خارجی صفویه است و به‌وضوح نشان می‌دهد که چگونه مذهب در این دوره به عنصر مرکزی در تنظیم مناسبات داخلی و خارجی بدل شد.

سیاست مذهبی و نهادهای دینی در سیاست خارجی صفوی

در دوران صفوی، سیاست خارجی نه تنها بر پایه مناسبات سنتی دیپلماتیک و اهداف ارضی و اقتصادی استوار بود، بلکه به‌شکلی عمیق از سیاست مذهبی دولت تأثیر می‌پذیرفت. در این میان، نهادهای دینی و به‌ویژه علمای شیعه نقشی برجسته در تنظیم و هدایت روابط خارجی ایفا کردند. این امر از آن‌رو بود که دولت صفوی در مشروعیت سیاسی خود به‌شدت وابسته به گفتمان تشیع دوازده‌امامی بود و تلاش می‌کرد تا در روابط فرامرزی نیز این گفتمان را گسترش داده و از آن به عنوان ابزاری برای ایجاد نفوذ نرم، مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک، و شکل‌دهی به اتحادهای مذهبی بهره گیرد. علمای برجسته شیعی، که بسیاری از

آن‌ها از سرزمین‌های خارج از ایران همچون جبل عامل، بحرین، و عراق به ایران دعوت شده بودند، تنها نقش علمی و دینی ایفا نمی‌کردند بلکه در بسیاری از موارد کارویژه‌هایی سیاسی-دیپلماتیک نیز بر عهده داشتند (Arjomand, ۱۹۸۴). آنان در مقام مشاوران رسمی دربار صفوی، علاوه بر تنظیم فتاوی، مشارکت فعالی در تدوین سیاست‌های خارجی مبتنی بر تشیع داشتند و در مواقعی نیز به عنوان نمایندگان مذهبی به دربارهای دیگر اعزام می‌شدند.

در مناسبات صفویان با عثمانی، علمای شیعه به‌ویژه نقش مهمی در تبیین گفتمان تضاد ایدئولوژیک با خلافت سنی ایفا کردند. صفویان از همان آغاز حکومت خود، نه تنها در ستیز نظامی با عثمانیان قرار داشتند، بلکه بر اساس آموزه‌های شیعی، خلافت عثمانی را نامشروع و «غاصب مقام امامت» می‌دانستند. در این چارچوب، علمای درباری همچون محقق کرکی و علامه مجلسی، از نظر فقهی و کلامی، مفاهیم و مبانی‌ای فراهم آوردند که این ستیز ایدئولوژیک را توجیه و تقویت می‌کرد (Mottahedeh, ۲۰۰۰). فتاوی تکفیر خلفای عثمانی، مشروع دانستن جهاد علیه اهل بدعت، و روایت‌سازی از برتری امامیه نسبت به خلفای سنی، همگی ابزارهایی بودند که در خدمت دستگاه دیپلماسی قرار می‌گرفتند. این گفتمان، تنها به زبان فقهی محدود نمی‌شد، بلکه در مکاتبات رسمی، فرامین سلطنتی و حتی مناسبات دیپلماتیک نیز بازتاب می‌یافت. در این چارچوب، روابط خارجی صفویان با عثمانی ماهیتی فراتر از رقابت سیاسی داشت و به عرصه‌ای برای بازنمایی تفوق گفتمان شیعی تبدیل شده بود (Newman, ۲۰۰۶).

در عرصه مناسبات با شبه‌قاره هند، به‌ویژه با سلسله‌های شیعی دکن، دولت صفوی از نهادهای دینی برای تقویت پیوندهای سیاسی و مذهبی بهره فراوان برد. دولت‌های شیعی دکن که از نظر مذهبی به تشیع دوازده‌امامی گرایش داشتند، اغلب مشروعیت خود را از تأییدات مذهبی علمای صفوی جست‌وجو می‌کردند. در مقابل، صفویان نیز با اعزام علمای برجسته به دربارهای دکنی، از جمله گسیل محقق اردبیلی و دیگر فقیهان شیعی، نوعی سلطه نمادین بر این دولت‌ها اعمال می‌کردند (Alam & Subrahmanyam, ۱۹۹۸). این علمای اعزامی، علاوه بر انجام وظایف دینی، نقشی کلیدی در تقویت ارتباطات سیاسی و فرهنگی میان ایران و هند داشتند. حضور آنان در دربارهای محلی به ترویج آیین شیعی، آموزش مذهبی، و حتی تنظیم سیاست‌های داخلی آن دولت‌ها منجر می‌شد. این نوع حضور دیپلماتیک-مذهبی، که به واسطه مشروعیت فقهی و قدرت نرم دینی انجام می‌شد، یکی از مؤثرترین ابزارهای گسترش نفوذ صفویان در منطقه شبه‌قاره به‌شمار می‌آمد (Eaton, ۲۰۰۰).

در آسیای میانه نیز که در قرون میانی میلادی محل نزاع میان حکومت‌های ترک‌تبار و گروه‌های مذهبی مختلف بود، دولت صفوی با استفاده از نهادهای دینی به شکل‌گیری شبکه‌هایی از نفوذ مذهبی پرداخت. در برخی موارد، حمایت از اقلیت‌های شیعه و تقویت علمای وابسته به ایران در سرزمین‌هایی همچون بخارا و سمرقند، شکلی از دیپلماسی غیررسمی را ممکن می‌ساخت که در آن، علمای محلی ضمن وابستگی به ایران، در قالب شبکه‌ای فرهنگی و مذهبی به تثبیت گفتمان صفوی یاری می‌رساندند (Matthee, ۲۰۱۱). این شبکه‌های مذهبی، ضمن ترویج آموزه‌های شیعی، فضایی را برای پیشبرد منافع سیاسی دولت صفوی در این مناطق فراهم می‌کردند. به بیان دیگر، علمای شیعه به‌عنوان نمایندگان فرامرزی یک گفتمان ایدئولوژیک، مرزهای دیپلماسی صفوی را به فراتر از جغرافیای سیاسی دولت صفوی گسترش می‌دادند.

در عرصه روابط با اروپا نیز، صفویان از مناسبات مذهبی به‌گونه‌ای هوشمندانه بهره گرفتند. روابط صفویان با قدرت‌های اروپایی همچون پرتغال، اسپانیا، و ونیز اغلب در چارچوب اتحاد علیه دشمن مشترک، یعنی عثمانیان، تعریف می‌شد. شاهان صفوی در نامه‌نگاری‌های خود با پادشاهان مسیحی، از مفاهیم مذهبی بهره می‌گرفتند تا زمینه‌ای اخلاقی و دینی برای این اتحاد فراهم آورند. برای مثال، شاه عباس در مکاتبه با پادشاه اسپانیا یا پاپ روم، ضمن تأکید بر دشمنی با

عثمانیان، از لزوم همکاری میان «مؤمنان واقعی» در برابر «بدعت‌گذاران» سخن می‌گفت (Savory, ۲۰۰۷). این رویکرد نه تنها ابزاری دیپلماتیک بود، بلکه از عمق نفوذ گفتمان دینی در سیاست خارجی صفوی حکایت داشت. هرچند قدرت‌های اروپایی انگیزه‌هایی عمدتاً استراتژیک و اقتصادی برای این اتحادها داشتند، اما بهره‌گیری صفویان از زبان مذهبی در تعاملات سیاسی نشان می‌داد که مذهب برای آن‌ها تنها در عرصه داخلی کاربرد نداشت، بلکه در سطح روابط بین‌المللی نیز نقشی محوری ایفا می‌کرد.

در نهایت، نقش اعزام علمای شیعه به مناطق مختلف را می‌توان به مثابه یک سازوکار فعال دیپلماسی مذهبی در نظر گرفت. این علما نه تنها حامل پیام‌های مذهبی بودند، بلکه نمایندگان یک گفتمان ایدئولوژیک و حامل مشروعیتی دینی بودند که دولت‌های محلی و جوامع شیعی آن‌ها، خود را در پرتو آن تعریف می‌کردند. اعزام فقیهان برجسته به بحرین، هند، قفقاز و حتی مناطقی در میانرودان، بخشی از تلاش صفویان برای خلق حوزه نفوذی معنوی بود که بر پایه وحدت مذهبی استوار شده بود (Floor, ۲۰۰۱). این حضور، گاه به صورت رسمی از طریق سفارت و گاه در قالب مأموریت‌های دینی و آموزشی صورت می‌گرفت. نتیجه چنین رویکردی، شکل‌گیری الگویی از دیپلماسی مذهبی بود که در آن نهادهای دینی و علمای شیعه، نقش‌هایی چندگانه از جمله تبلیغ، مشروعیت‌بخشی، آموزش، و حتی واسطه‌گری سیاسی ایفا می‌کردند.

از این منظر، می‌توان سیاست خارجی صفویه را واجد یکی از نخستین نمونه‌های دیپلماسی مذهبی فراملی دانست؛ دیپلماسی‌ای که نه تنها در تعامل با قدرت‌های سنی مذهب مانند عثمانی یا ازبک، بلکه در پیوند با دولت‌های شیعی هم‌کیش و حتی دولت‌های مسیحی غربی نیز معنا می‌یافت. پیوند میان نهاد دین و سیاست خارجی در دوره صفوی، نه از جنس مصلحت‌گرایی موقتی، بلکه برآمده از بنیان‌های گفتمانی حاکم بر ساخت قدرت صفوی بود. علمای شیعه، در این منظومه پیچیده، نه صرفاً نخبگان مذهبی، بلکه بازیگران استراتژیک و دیپلماتیک نیز به شمار می‌آمدند.

دیپلماسی مذهبی در مواجهه با امپراتوری عثمانی و اروپا

در دوران صفویه، دیپلماسی مذهبی به عنوان یکی از ارکان بنیادین سیاست خارجی عمل می‌کرد و به‌ویژه در مواجهه با امپراتوری عثمانی و قدرت‌های اروپایی، شکل و محتوایی خاص به خود می‌گرفت. این دیپلماسی نه صرفاً بازتابی از اختلافات اعتقادی، بلکه بخشی از راهبرد کلان صفویان برای تعریف هویت سیاسی-مذهبی و مشروعیت‌بخشی به دولت‌شان در فضای بین‌الملل آن روز بود. تقابل مذهبی صفویه با عثمانی از همان ابتدای تشکیل دولت صفوی به صورت عیان جلوه‌گر شد. شاه اسماعیل اول، بنیان‌گذار سلسله صفویه، با اعلام رسمی تشیع اثناعشری به عنوان مذهب رسمی ایران، به‌طور مستقیم با خلافت سنی عثمانی وارد چالشی ایدئولوژیک و سیاسی شد. این اقدام نه تنها مشروعیت خلافت عثمانی را به چالش کشید، بلکه به نوعی اعلام استقلال مذهبی و هویتی ایران از نظم سنی محور غالب بر جهان اسلام بود (Savory, 2007).

در این تقابل، صفویان کوشیدند تا از تشیع نه تنها به عنوان یک اعتقاد دینی، بلکه به مثابه ابزاری برای تعریف «خود» و «دیگری» در سیاست خارجی استفاده کنند. علمای شیعه در دربار صفوی، مفاهیمی چون «اهل بدعت»، «غاصبین خلافت»، و «جهاد مشروع» را وارد گفتمان رسمی حکومتی کردند و با بهره‌گیری از روایت‌های کلامی و فقهی، مشروعیت جنگ و تقابل با عثمانی را بنیان نهادند (Arjomand, 1984). در این میان، تکفیر خلفای عثمانی و پیروان آنان توسط فقیهان برجسته همچون محقق کرکی و علامه مجلسی، نقش مهمی در تقویت این دشمن‌سازی مذهبی ایفا کرد. دولت صفوی در کنار تقابل نظامی، از ابزارهای

فرهنگی و نمادین نیز برای برجسته‌سازی این تقابل استفاده می‌کرد. از جمله اقدامات نمادین می‌توان به لعن علنی خلفای سنی در خطبه‌های نماز جمعه، ایجاد آیین‌ها و مناسک شیعی رسمی، و ترویج متون دینی با محتوای ضدعثمانی اشاره کرد که همگی در خدمت تبیین گفتمان تقابل مذهبی بودند (Newman, 2006). با توجه به این چالش ایدئولوژیک با عثمانی، صفویان در صدد ایجاد اتحادهایی استراتژیک با قدرت‌های اروپایی برآمدند. اروپایی‌ها نیز که از سده‌ها پیش با امپراتوری عثمانی درگیر جنگ‌های طولانی در بالکان، مدیترانه و اروپای شرقی بودند، از ایجاد پیوند با یک نیروی مسلمان غیرعثمانی استقبال می‌کردند. از این رو، دیپلماسی مذهبی صفویه در این بستر فرصت مناسبی برای نزدیکی سیاسی به اروپا فراهم کرد. در این فرآیند، صفویان از مذهب به عنوان ابزاری برای ایجاد درک مشترک با قدرت‌های مسیحی بهره گرفتند. برای نمونه، در مکاتبات رسمی میان شاه عباس و پادشاهان اسپانیا و پرتغال، دشمنی مشترک با عثمانی به عنوان محور اتحاد معرفی می‌شد. شاه عباس در نامه‌ای به پادشاه اسپانیا می‌نویسد که دشمن مشترک آنان «بدعت‌گذارانی» هستند که هم علیه اسلام و هم علیه مسیحیت می‌جنگند، و اتحاد میان شیعه و مسیحی می‌تواند نظم جدیدی در برابر سلطه عثمانی برقرار کند (Matthee, 2011).

چنین رویکردی نشان‌دهنده نوعی عقلانیت استراتژیک در دیپلماسی صفویان بود که در آن مذهب، ضمن حفظ هویت ایدئولوژیک، نقش ابزاری برای هم‌پیمانی ایفا می‌کرد. در این دوره، سفرا و نمایندگان متعددی از سوی صفویان به دربارهای اروپایی فرستاده شدند که بسیاری از آنان ضمن تبادل هدایای رسمی، پیام‌های مذهبی و نمادین نیز با خود داشتند. یکی از برجسته‌ترین این موارد، اعزام سر آتونی شرلی از سوی دربار صفوی به دربارهای اروپایی و نیز اعزام سفیرانی به ونیز و رم برای مذاکره درباره اتحاد ضدعثمانی بود. این سفرا اغلب با خود نامه‌هایی داشتند که در آن‌ها زبان دینی-سیاسی حاکم بود؛ نامه‌هایی که در آن، صفویان خود را مدافعان ایمان در برابر «کفار بدعت‌گذار» معرفی می‌کردند و در عین حال بر احترام به ادیان ابراهیمی دیگر نیز تأکید می‌نهادند (Floor, 2001).

استفاده از مذهب در این دیپلماسی چندلایه، نه به معنی چشم‌پوشی از تفاوت‌های عقیدتی با مسیحیت بود، بلکه به نوعی چرخش استراتژیک در ادبیات سیاسی برای تحقق اهداف امنیتی و سیاسی تعبیر می‌شود. اروپایی‌ها نیز در مقابل، اگرچه نگاهی ابزاری به این اتحادها داشتند، اما از وجه مذهبی آن نیز برای تقویت موضع اخلاقی خود در برابر عثمانی بهره می‌بردند. به عنوان نمونه، در ونیز و پرتغال، صفویان به عنوان هم‌پیمانان مذهبی در برابر «ظلم خلافت عثمانی» معرفی می‌شدند و از وجوه تشابه دینی چون دشمنی با عثمانیان، احترام به مریم مقدس، و مواضع ضدبدعت به عنوان نقاط اشتراک یاد می‌شد (Esposito, 1998).

صفویان حتی در برخی از این نامه‌ها، به موضوعات عرفانی نیز اشاره می‌کردند و خود را هم‌سفران معنوی در مسیر حقیقت معرفی می‌نمودند. این امر خصوصاً در مکاتبات با پاپ و دربار ونیز که با لحن فلسفی-عرفانی نگاشته می‌شد، قابل توجه است. در این نامه‌ها، مفهوم نور الهی، دعوت به صلح از موضع عدالت، و مقابله با ستمگران به عنوان اصولی جهان‌شمول بیان می‌شد که نشان از عمق گفتمان مذهبی در دیپلماسی صفوی داشت. این استفاده از نمادهای مشترک، صفویان را قادر ساخت تا در موقعیت بین‌المللی خاصی میان اسلام و مسیحیت ظاهر شوند و تصویر مطلوب‌تری از خود ارائه دهند، تصویری که از آنان متحدی مشروع و حتی اخلاق‌مدار می‌ساخت (Hunter, 2010).

در کنار این تلاش‌ها، صفویان از هنر و معماری مذهبی نیز به عنوان ابزاری دیپلماتیک بهره بردند. ساختن مساجد باشکوه، آرامگاه‌های امام‌زادگان، و مراکز دینی با سبک خاص ایرانی-شیعی، بخشی از پروژه نمادین بازنمایی قدرت مذهبی بود که بازتاب آن در گزارش‌های سفرای اروپایی به وضوح دیده می‌شود. سفرای پرتغالی و ونیزی از عظمت مذهبی شهرهایی چون اصفهان و مشهد با تحسین یاد کرده‌اند و از دید آن‌ها، این شکوه مذهبی، نشانه‌ای از قدرت نرم صفویان در مقابله با خلافت عثمانی تلقی می‌شد (Lewis, 2002).

در مجموع، دیپلماسی مذهبی صفویان در مواجهه با عثمانی و اروپا، نمونه‌ای از تلفیق هوشمندانه مذهب و سیاست در سطح بین‌الملل است. از یک‌سو، مذهب به‌عنوان هویت‌بخش اصلی به سیاست خارجی صفویان عمل می‌کرد و از سوی دیگر، به ابزاری برای ایجاد اتحادهای استراتژیک تبدیل می‌شد. علمای دینی، متون مذهبی، و مناسک تشیع همگی در خدمت این پروژه دیپلماتیک قرار داشتند و نشان می‌دادند که دولت صفوی تنها یک بازیگر سیاسی نبود، بلکه بازیگری مذهبی بود که با روایت‌سازی خاص خود از مفاهیم الهی و دینی، توانست جایگاه خود را در نظام بین‌الملل آن زمان تثبیت و تحکیم کند.

پیامدهای دیپلماسی مذهبی بر سیاست خارجی صفوی

دیپلماسی مذهبی صفویان نه‌تنها در دوران حکومت‌شان نقشی تعیین‌کننده در سیاست خارجی ایفا کرد، بلکه پیامدهای عمیق و ماندگاری نیز بر جای گذاشت که در سطوح مختلف فرهنگی، هویتی، و ژئوپلیتیکی قابل مشاهده است. نخستین و مهم‌ترین پیامد این دیپلماسی، تقویت هویت شیعی درون و بیرون از مرزهای ایران بود. صفویان با رسمی‌سازی مذهب تشیع دوازده‌امامی، نه‌تنها ساختار داخلی حکومت را بر بنیادهای دینی جدیدی بنا نهادند، بلکه درصدد صدور این هویت به سایر جوامع مسلمان نیز برآمدند. از طریق اعزام علمای شیعه، تأسیس حوزه‌های علمیه در شهرهای مختلف، و حمایت از نهادهای دینی شیعی در کشورهایی چون هند، بحرین، عراق، قفقاز و حتی یمن، صفویان کوشیدند که نوعی وحدت معنوی حول محور امامت و تشیع ایجاد کنند که از مرزهای جغرافیایی فراتر می‌رفت (Arjomand, 1984). این سیاست به تثبیت یک هویت دینی-سیاسی انجامید که تا امروز نیز به‌عنوان بنیاد اصلی هویت مذهبی ایران شناخته می‌شود و زمینه‌ساز تمایز پایدار با کشورهای سنی‌مذهب منطقه شد.

در سطح فرهنگی و دیپلماتیک، دیپلماسی مذهبی صفویان الگویی ماندگار برای دولت‌های پس از آن به‌ویژه در عصر قاجار و جمهوری اسلامی ایران به‌جا گذاشت. استفاده از مذهب به عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی، تعریف مرزهای هویتی در عرصه سیاست خارجی، و به‌کارگیری علما و نهادهای دینی به‌عنوان بازیگران دیپلماتیک، سستی بود که برای اولین بار در سطحی گسترده توسط صفویان نهادینه شد. این الگو بعدها در روابط جمهوری اسلامی با جوامع شیعی در لبنان، عراق، بحرین و افغانستان نیز مشاهده شد، جایی که گفتمان ولایت، شهادت، و دشمنی با «طواغیت» نقشی مشابه با کارکردهای هویتی دوران صفوی ایفا می‌کند (Hunter, 2010). همچنین مفهوم دیپلماسی فرهنگی-مذهبی، که در آن ارزش‌ها، باورها و آیین‌های مذهبی در خدمت ایجاد نفوذ نرم به‌کار گرفته می‌شوند، از تجربه صفویان ریشه می‌گیرد. آن‌ها با تأسیس اماکن مذهبی، ترویج ادبیات دینی، و اعزام فقهای برجسته به نقاط مختلف، شکلی از قدرت نرم مذهبی را پایه‌گذاری کردند که به‌ویژه در جهان شیعه اثرگذار بود.

از منظر ژئوپلیتیکی، دیپلماسی مذهبی صفویان اثرات قابل‌توجهی بر ساختار روابط ایران با جهان اسلام و غرب به‌جا گذاشت. در روابط با جهان اسلام، خصوصاً امپراتوری عثمانی، دیپلماسی مذهبی صفویان به گسستی پایدار در وحدت اسلامی دامن زد. با ظهور دولت صفوی به‌عنوان یک دولت شیعی با داعیه مشروعیت دینی، برای نخستین بار در جهان اسلام دولت‌هایی با مذهب رسمی متفاوت به شکلی آشکار روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند. تقابل میان تشیع صفوی و تسنن عثمانی نه‌تنها به جنگ‌های متعدد منجر شد، بلکه شکاف فرقه‌ای را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های پایدار در سیاست خاورمیانه نهادینه کرد (Matthee, 2011). حتی پس از فروپاشی صفویان، این شکاف به حیات خود ادامه داد و بعدها در قالب تنش‌های فرقه‌ای، مبارزات ایدئولوژیک، و خصومت‌های منطقه‌ای

نمود یافت. در همین راستا، سیاست مذهبی صفویان تأثیر بلندمدتی بر روابط ایران و عثمانی بر جای گذاشت که تا امروز نیز رد آن در روابط ایران با کشورهای ترکیه، عربستان و سایر دولت‌های سنی‌مذهب دیده می‌شود.

در روابط ایران با شبه‌قاره هند، پیامدهای دیپلماسی مذهبی صفویان جنبه‌های فرهنگی و دینی بیشتری داشت. دولت‌های شیعی منطقه دکن، همچون قطب‌شاهیان و عادل‌شاهیان، که تحت تأثیر گفتمان مذهبی صفوی شکل گرفته بودند، با دریافت مشروعیت دینی از علمای اعزامی ایران، به بخشی از شبکه نفوذ معنوی ایران تبدیل شدند. این پیوند، علاوه بر روابط سیاسی، موجب انتقال معارف شیعی، هنر صفوی، و سبک‌های معماری ایرانی به هند شد و در شکل‌گیری تمدنی مرکب از عناصر ایرانی-هندی سهم بسزایی داشت (Alam & Subrahmanyam, 1998). آثار مکتوب علمای اعزامی، حوزه‌های علمیه، و آرامگاه‌های بزرگان شیعه در هند، همگی میراث این ارتباط معنوی هستند. این نفوذ تا دوره استعمار نیز تداوم یافت و بسیاری از علما و متفکران شیعه در هند خود را مرتبط با سنت صفوی می‌دانستند. این امر نشان می‌دهد که دیپلماسی مذهبی صفوی صرفاً محدود به دوره حیات آن دولت نبود، بلکه میراثی چند سده‌ای در مناسبات فرهنگی و دینی بین ایران و هند بر جای گذاشت.

در حوزه روابط ایران و اروپا نیز، استفاده صفویان از دیپلماسی مذهبی برای ایجاد اتحادهای استراتژیک علیه عثمانی، پیامدهای پیچیده‌ای به همراه داشت. از یک‌سو، این روابط زمینه‌ساز باز شدن ایران به سوی غرب، ورود فن‌آوری، تجارت، و حتی مفاهیم نوین دیپلماتیک شد. از سوی دیگر، این ارتباطات در دوره‌های بعدی موجب برداشت‌های خاصی از ایران در ذهن سیاستمداران و نخبگان غربی شد؛ به گونه‌ای که ایران به‌عنوان کشوری با هویتی متمایز از دنیای سنی و قابل تعامل در چارچوب منافع مشترک تلقی می‌شد (Savory, 2007). همچنین، حضور سفرای مذهبی و اعزام نامه‌های شاهان صفوی با محتوای دینی به پاپ و پادشاهان مسیحی، الگوی جدیدی از گفت‌وگوی بین‌ادیانی را بنیان نهاد که در دوره‌های بعدی از سوی قدرت‌های اسلامی دیگر نیز مورد توجه قرار گرفت. این تجربه در سده‌های بعد، به‌ویژه در دوره قاجار و پهلوی، الگوی تعامل مذهب‌محور با غرب را شکل داد؛ الگویی که در دوران جمهوری اسلامی نیز با ادبیات و قالبی متفاوت تداوم یافته است.

یکی دیگر از پیامدهای مهم دیپلماسی مذهبی صفویان، نهادینه شدن دوگانه «دین» و «دیگری» در سیاست خارجی ایران بود. این دوگانه که بر پایه تفکیک شیعه و سنی، مؤمن و بدعت‌گذار، یا خودی و بیگانه شکل گرفت، به مرور زمان نه تنها در گفتمان حاکمان، بلکه در ذهنیت جمعی ایرانیان نیز رسوخ کرد. چنین تفکیکی، اگرچه در برخی مقاطع ابزاری برای انسجام داخلی و تقابل با دشمنان خارجی بود، اما در بلندمدت زمینه‌ساز نوعی نگاه امنیتی به «دیگری» مذهبی در مناسبات دیپلماتیک شد. این نگاه بعدها در روابط ایران با کشورهای عربی سنی، یا حتی در مواجهه با اقلیت‌های مذهبی داخلی نیز اثرگذار بود (Lewis, 2002). درواقع، دیپلماسی مذهبی صفویان، با همه کارکردهای مثبت خود در تقویت هویت و انسجام، واجد پیامدهای محدودکننده‌ای نیز بود که مانع از شکل‌گیری دیپلماسی فراگیر و چندجانبه در برخی برهه‌ها شد.

در نهایت، تجربه صفوی در بهره‌گیری از مذهب به عنوان ابزار سیاست خارجی، نشان‌دهنده ظرفیتی مهم در تاریخ دیپلماسی ایران است؛ ظرفیتی که بر مبنای گفتمان، قدرت نرم، و مشروعیت فرهنگی شکل گرفت و الگویی منحصر به فرد در میان دولت‌های اسلامی آن عصر پدید آورد. تأثیرات این الگو، نه تنها در دوره صفوی، بلکه در سده‌های بعد نیز ادامه یافت و همچنان در ساختار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌توان بازتاب‌هایی از آن را مشاهده کرد. از این‌رو، بررسی پیامدهای دیپلماسی مذهبی صفوی، صرفاً مطالعه‌ای تاریخی نیست، بلکه تحلیلی راهبردی برای فهم الگوهای کنونی رفتار بین‌المللی ایران است.

بحث و نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه در طول این مقاله تحلیل و بررسی شد، اکنون می‌توان با اتکا به داده‌های تاریخی و چارچوب‌های نظری، به پرسش اصلی پژوهش که ناظر بر چگونگی تأثیر دیپلماسی مذهبی صفوی بر سیاست خارجی ایران بود، پاسخ روشنی ارائه داد. شواهد تاریخی، متون مکاتبات رسمی، نقش‌آفرینی علمای برجسته، و اقدامات دیپلماتیک متعدد به‌خوبی نشان می‌دهند که در دوران صفویه، مذهب نه صرفاً به‌مثابه عنصری فرهنگی، بلکه به‌عنوان رکن بنیادین هویت سیاسی دولت و سیاست خارجی آن عمل کرده است. در این چارچوب، دیپلماسی مذهبی صفویان را باید نه صرفاً یک ابزار تاکتیکی، بلکه یک گفتمان استراتژیک و ساختاری دانست که ساختار دیپلماسی ایران را در سطوح مختلف بازتعریف کرد. این گفتمان، بر پایه گسترش تشیع دوازده‌امامی، مشروعیت‌سازی مذهبی، و تمایزسازی با دیگر بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه امپراتوری عثمانی، بنا نهاده شده بود و از رهگذر نهادهای دینی، علمای مذهبی، مناسک آیینی و ابزارهای فرهنگی تحقق می‌یافت. در راستای تحلیل محتوای سیاست خارجی صفویه، می‌توان دریافت که دیپلماسی مذهبی، نقش کلیدی در هدایت روابط ایران با قدرت‌های بزرگ عصر ایفا کرده است. در روابط با عثمانیان، تقابل مذهبی با خلافت سنی، شکل‌گیری نوعی دشمن‌سازی ایدئولوژیک را ممکن ساخت که سیاست‌های دفاعی و تهاجمی ایران را از حیث مشروعیت دینی تقویت می‌کرد. این تقابل نه‌تنها در میدان‌های نظامی، بلکه در عرصه‌های فرهنگی، نمادین و دیپلماتیک نیز تداوم یافت. در مقابل، در روابط با قدرت‌های اروپایی نظیر اسپانیا، ونیز، پرتغال و بعدها انگلیس، دیپلماسی مذهبی صفویه با انعطاف‌پذیری خاصی عمل کرد و توانست با استفاده ابزاری از گفتمان دینی، بسترهایی برای اتحاد موقت علیه دشمن مشترک یعنی عثمانی فراهم آورد. همچنین در تعامل با دولت‌های شیعی هند و جوامع شیعی آسیای میانه، علمای اعزامی و نهادهای مذهبی وابسته به صفویان، مأموریت ایجاد پیوندهای فرهنگی، مشروعیت‌بخشی فقهی و گسترش نفوذ معنوی دولت ایران را بر عهده داشتند. بدین ترتیب، سیاست خارجی صفویان را باید نمونه‌ای از تلفیق گفتمان مذهبی با منطق ژئوپلیتیکی دانست که توانست هم هویت‌ساز باشد و هم در خدمت منافع ملی عمل کند (Arjomand, ۱۹۸۴; Matthee, ۲۰۱۱).

اهمیت تاریخی دیپلماسی مذهبی صفویان در این است که برای نخستین‌بار در تاریخ ایران، مذهب تشیع در مقیاسی حکومتی و بین‌المللی به ابزار سیاست خارجی بدل شد. این سنت، الگویی تازه در نظام بین‌الملل اسلامی قرون میانه پدید آورد که در آن، دولت‌ها نه بر اساس صرف منافع اقتصادی یا موازنه قوا، بلکه بر مبنای نظام اعتقادی، هویتی و دینی خود وارد تعامل یا تقابل می‌شدند. این تجربه صفوی، تأثیرات پایداری بر روابط ایران با جهان اسلام و نیز غرب برجای گذاشت و بعدها در دوره قاجار و حتی در گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز بازتاب یافت. درواقع، ایده پیوند دین و سیاست خارجی، که در دوران صفویه به‌صورت نظام‌مند تدوین شد، امروز نیز در قالب‌هایی نو و متناسب با شرایط عصر معاصر، در سیاست خارجی ایران قابل ردیابی است (Hunter, ۲۰۱۰; Newman, ۲۰۰۶). به‌ویژه در مناسبات ایران با قدرت‌های سنی‌مذهب منطقه یا در روابط با جوامع شیعی دیگر کشورها، الگوی صفوی هنوز نیز الهام‌بخش تحلیلگران و سیاست‌گذاران است.

در پایان، این مقاله بر ضرورت توجه به دیپلماسی مذهبی به‌عنوان یکی از جنبه‌های مغفول‌مانده در مطالعات تاریخ سیاست خارجی ایران تأکید دارد. شناخت عمیق‌تری از این تجربه می‌تواند زمینه‌ساز بازنگری در نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل شود که اغلب دین را به‌عنوان عاملی حاشیه‌ای و غیرسیاسی تلقی کرده‌اند. همچنین پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی به مقایسه تطبیقی میان دیپلماسی مذهبی صفوی و سیاست‌های دینی دوره قاجار بپردازند؛ دوره‌ای که در آن نیز مذهب

نقش دوگانه‌ای در مشروعیت‌بخشی داخلی و مواجهه با استعمار خارجی ایفا کرد. افزون بر این، تحلیل پیوندهای ساختاری میان گفتمان مذهبی صفوی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند شناخت ما از استمرار سنت‌های تاریخی در سیاست‌ورزی ایران را تعمیق بخشد. مقایسه چنین دوره‌هایی، امکان مطالعه تطبیقی میان سازوکارهای سنتی و مدرن در به‌کارگیری مذهب در دیپلماسی را فراهم می‌سازد و می‌تواند چارچوبی تحلیلی برای فهم بهتر رابطه میان ایدئولوژی، قدرت نرم، و سیاست خارجی در جهان معاصر ارائه دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Arjomand, S. A. (1984). *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to 1890*. University of Chicago Press.
- Johnston, D. (2003). *Faith-Based Diplomacy: Trumping Realpolitik*. Oxford University Press.
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. Yale University Press.
- Matthee, R. (2011). *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*. I.B. Tauris.
- Mottahedeh, R. (2000). *The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran*. Oneworld Publications.
- Newman, A. J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. I.B. Tauris.
- Savory, R. (2007). *Iran under the Safavids*. Cambridge University Press.